

عقلانیت نظریه‌های شهرسازی

معرفی رویکردی مفهومی - کاربردی به عقلانیت نظریه‌های شهرسازی

مرتضی هادی جابری مقدم*

سعید زیبا کلام**

چکیده

مقاله عقلانیت به عنوان یکی از مقولات مبنایی، چالش‌برانگیز و قابل تأمل در میان پیشروان متأخر حوزه فلسفه علم مطرح بوده است. هر چند در ظاهر این مقوله در افواه عمومی و تصور گروه‌های تخصصی دیگر بسیار روشن و در عین حال تعیین‌کننده و عامل تقویم دعاوی مختلف است؛ اما در میان فلاسفه علم و معرفت‌شناسان مقوله‌ای بسیار بحث‌برانگیز و پرابهام و ابهام‌می‌باشد. در این میان به نظر می‌رسد مسئله جالب توجه وجود و اهمیت مباحث مشابه در رشته‌های پر دامنه‌ای چون شهرسازی می‌باشد که گاه ترجمه و تفسیر همان مقولات بحث‌برانگیز است. در ظاهر عقلانیت نقشی محوری در شهرسازی دارد و عموم نظریه‌های شهرسازی به عنوان یکی از رویه‌های شهرسازی داعیه عقلانیت دارند و با تکیه بر این دعوی سعی می‌کنند تا مشروعیت، مقبولیت و مطلوبیت خویش را در میان مخاطبان، که به نظر می‌رسد طیف وسیعی از گروه‌های مختلف اجتماعی باشد، تضمین کنند. از این رو تأمل در عقلانیت یک نظریه موضوعی درخور توجه و ضروری خواهد بود. مقاله حاضر در پی آن است تا به معرفی رویکردی مفهومی-کاربردی بپردازد که با بهره‌گیری از آن بتوان به عقلانیت نظریه‌های شهرسازی نزدیک شد و یا به آنها دست یافت.

واژگان کلیدی: عقلانیت، نظریه شهرسازی، مصادرات، روش شناسی

Email: hjaberi@ut.ac.ir

* دکترای شهرسازی، استادیار دانشکده شهرسازی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

** دکترای فلسفه، دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تهران

۱ - مقدمه

این آموزه که علم و معرفت علمی عقلانی‌ترین دستاورد بشر در طی قرون متمادی است، در دهه‌های اخیر قرن گذشته مورد تردید و پرسش قرار گرفت. در واقع، اینکه تا پیش از این زمان چنین مقوله‌ای مورد توجه نبوده و در آثار فیلسوفانی چون راسل، کارنپ، وایزمن و دیگران حتی کلمه‌ای در این باره یافت نمی‌شود، حاکی از آن است که همگان بر این باور بودند که *می‌دانند* معرفت علمی معقول است و نیز می‌دانند که عقلانیت علمی چیست. در برهه زمانی مذکور باور به اینکه معرفت علمی عقلانی است و اسوه عقلانیت به شمار می‌آید، متزلزل شد و به دنبال آن عرصه مطالعاتی جدیدی تحت عنوان عقلانیت به وجود آمد. عرصه‌ای که اغلب اندیشمندان پیشرو را به خویش مشغول داشته و دارد. در نتیجه فلسفه معاصر مملو از بحث‌های پیرامون عقلانیت است. موضوعاتی چون واقع‌نمایی علم، صدق و کذب، روش علمی و آفاقیت درهمین راستا در دستور کار تاملات و پژوهش‌های این گروه از فیلسوفان برجسته قرار گرفت. کتب و مقالات منتشر شده حاکی از میزان توجه و عمق مباحث انجام گرفته می‌باشد (هکینگ، ۱۹۸۳، ص ۱). بخشی از این آثار^۱ دربرگیرنده طیف متنوعی از متفکران معاصر غرب می‌باشد که هر یک به نوبه خود از شهرت و شایستگی در میان اندیشمندان برخوردارند^۱. برخی از این آثار مقوله عقلانیت علمی را مورد بررسی قرار داده و به شدت آفاقی‌انگاری آن را زیر سؤال برده‌اند. برخی درباره عقلانیت در سنت‌های فکری مختلف سخن گفته‌اند. برخی به مقایسه عقلانیت مقولاتی چون دین و علم پرداخته‌اند و گروهی از ابهام موجود در موضوع عقلانیت سخن به میان آورده‌اند. ریچارد فولی در تصویر این شرایط اذعان می‌نماید که (فولی، ۱۹۸۸، ص ۱۲۳):

«فلسفه معاصر از بحث‌های پیرامون عقلانیت آکنده شده است.»

در هر صورت، معرفت‌شناسان و فیلسوفان همواره با این مسئله مواجه بوده‌اند که برای اینکه فرد معقول باشد باید به چه چیزی باور داشته باشد یا چه عملی را انجام دهد. به نحوی از انحاء همه قبول دارند که عقلانی بودن ویژگی بسیارمطلوب و فوق‌العاده‌ای است، اما به تعبیر فایرابند به

^۱ - برخی از این اندیشمندان عبارتند از: پیتر وینچ، آلاسدایر مکین تایلر، بری بارنز، دیوید بلور، چارلز تیلور، جان الستر، ریچارد رورتی، پاول فایرابند، یان هکینگ، ریچارد فولی

زحمت کسی می‌تواند معنای آن را بگوید و چرایی مطلوبیت آن را توضیح دهد. «نقد عقلانیت» جزء محوری‌ترین اجزای آرای فایراند می‌باشد. با توجه به سیطره عقلانیت علمی به‌عنوان یک روایت غالب از عقلانیت، فایراند نقدهای جدی خود را متوجه این روایت خاص کرده است. فایراند در بحث خویش درباره عقلانیت وجهی عمیقاً تاریخی، جامعه‌شناختی و روانشناختی برای آن قائل می‌شود و براین باور است که در واقع همه ما به دنبال این هستیم که معیارهایی برای صدق، تناسب و مقبولیت آراء و اعمال خویش و دیگران به دست آوریم. برای برخی این فرض وجود دارد که برخی از گزاره‌ها و آموزه‌ها صادق و برخی کاذبند. فایراند معتقد است که برای قائلین به این فرض عقلانیت مبتنی بر صدق است و برای برخی دیگر عقلانیت مبتنی بر مقولات دیگری چون فایده، سادگی، زیبایی، کارآمدی و... می‌باشد.

یکی از معیارهای مطرح برای عقلانیت، معیار «سازگاری و منطقی‌بودن» است. مطابق این معیار معرفتی معقول است که گزاره‌های آن با یکدیگر ناسازگار نباشند. یک مجموعه از عقاید ناسازگار عقایدی هستند که صدق هم‌زمان همه گزاره‌های آن با هم غیر ممکن باشد. به عبارت دیگر وقتی یک مجموعه از عقاید سازگار هستند که نتوان در میان آنها تناقض یافت. در این باره فایراند نشان می‌دهد که ناسازگاربودن یک نظریه به این دلیل نیست که نظریه مزبور دارای تناقض منطقی است، بلکه بدان سبب است که نظریه مزبور با نظریه دیگری توافق ندارد. او با استناد به شواهد و نتایج کار مردم‌شناسان نشان می‌دهد که تفکر منطقی سنتی است که غربیان از زمان افلاطون و ارسطو بدان اندیشیده‌اند حال آنکه اقوامی وجود دارند که شیوه تفکرشان مطابق این سنت نیست. از این رو نمی‌توان این شیوه تفکر را منطقی با ویژگی جهان‌شمول دانست (فایراند، ۱۹۷۵، ص ۷۶-۸۵).

از نظر فایراند هیچ معیار و میزان کلی و غیرتاریخی برای عقلانیت نظریه‌های تخصصی و علمی وجود ندارد، معیاری که بدان واسطه بتوان اعتبار نظریه‌های تخصصی را نسبت به سایر نظریه‌ها و نیز اعتبار یک نظریه تخصصی را نسبت به سایر نظریه‌های رقیب برتر دانست. به این ترتیب تمییز و تمایز میان معقول و غیرمعقول بودن یک نظریه بسیار اعتباطی (بی‌ضابطه) و در نتیجه کم اهمیت می‌شود.

دونالد دیویدسون نیز به موضوع عقلانیت و صدق می‌پردازد. او این پرسش را مطرح می‌کند که صادق بودن یک باور چه معنایی دارد و در نهایت اعلام می‌دارد که ما نمی‌توانیم در این باره حرفی بزنیم و از نظراتی هم که مطرح می‌شود سخنی جهان‌شمول حاصل نمی‌شود. پس بهتر است ما هم مانند مردم عادی این مفاهیم را در محاورات خویش به کار بگیریم و از این فراتر نرویم. چون اگر بخواهیم به دنبال تعیین معیارها و موازین باشیم. آنگاه با گره‌های کور و بازنشاندنی مواجه خواهیم شد.

ریچارد فولی به عنوان یک معرفت‌شناس دو ویژگی مهم برای نظریه‌های عقلانیت بیان می‌کند (فولی، ۱۹۸۸، ص ۱۲۶):

- «عقلانیت اساساً هدفمند است و بر طبق آن ادعاهایی درباره معقول بودن (یا غیر معقول بودن) باورهای فرد، در نهایت ادعاهایی درباره این است که فرد چگونه به طور موثری این اهداف را پیگیری می‌کند».

- «هیچ منظر منفردی، منظر مرجحی نیست که ارزیابی عقلانیت از آن منظر انجام شود».

به عبارت دیگر معیار و میزان‌های عقلانیت از منظرهای گوناگونی قابل طرح می‌باشد. در واقع فولی در پاسخ به پرسش از معقولیت یک نظریه از یک سو آن را معطوف به هدف و از سوی دیگر معطوف به منظر می‌داند و به این ترتیب وجهی کاملاً نسبی انگارانه از عقلانیت ارائه می‌کند.

ریچارد رورتی نیز بخش اعظمی از آثار متأخر خویش را به مقولاتی چون عقلانیت، آفاقیت، انسجام و سازگاری اختصاص داده است. رورتی در آثار خویش وجود هرگونه عقلانیت واحد جهان‌شمول را مردود دانسته و قائل شدن به عقلانیت‌های متکثر را پیش فرض می‌داند. در گام بعد این پرسش را مطرح می‌کند که بر چه اساس و چه فرآیندی برخی از این عقلانیت‌های متکثر خود را معقول‌تر و یا معقول‌ترین می‌دانند. برای تبیین این پرسش رورتی ابتدا به سه معنای مصطلح و کنایه‌آمیز از عقلانیت اشاره می‌کند (رورتی، ۱۹۹۸، ص ۱۸۶-۱۸۸):

- عقلانیت، نام یک قابلیت و توانایی است که ماهی مرکب آن را بیشتر از یک آمیب تک سلولی دارد. قابلیت استفاده از زبان که ابناء بشر دارند و شامپانزه‌ها واجد آن نیستند. قابلیتی که بشر را به فناوری مدرن مسلح کرده است. قابلیتی که امکان مواجهه با محیط را به انسان از طریق

واکنش به محرک‌های محیطی از راه‌های پیچیده و ظریف فراهم می‌آورد. این عقلانیت را برخی به عنوان به‌کار بستن عقل ابزاری^۳ معرفی می‌کنند و بعضی به عنوان «مهارت برای بقاء»؛

• عقلانیت، نام ویژگی و خصیصه‌ای است که به بشر داده شده است، در حالی که سایر موجودات وحشی فاقد آن هستند. مشخصه این ویژگی و توانایی از نظر رورتنی توانایی ابناء بشر در توصیف و تشریح خویش به صورتی متفاوت از شرح و وصفی است که برای سایر ارگانسیم‌های غیر از بشر به کار می‌برند. این تلقی و معنای از عقلانیت از نظر رورتنی متمایز است چون که مجموعه‌ای از اهداف را در اولویت قرار می‌دهد که حتی از بقاء محض نیز برتر هستند. در واقع به این ترتیب یک معیار ارزیابی سلسله مراتبی حاصل می‌شود که نسبت به اهداف ساده پیچیده‌تر هستند؛

• عقلانیت در اینجا تقریباً با تحمل هم معنا می‌باشد. قابلیت که این ظرفیت را در افراد فراهم می‌سازد تا در مواجهه با تفاوت‌های دیگران دچار دستپاچگی و سر آسیمگی بیش از حد نشوند و نسبت به این تفاوت‌ها عکس‌العمل شدید نشان ندهند. به این ترتیب عقلانیت در معنای سوم فضیلتی است که افراد و جوامع را قادر می‌سازد تا در کنار یکدیگر و با تلفیق عقاید با آرامش زندگی کنند.

رورتنی پس از طرح این سه معنا به طرح نکته‌ای بسیار عمیق و تأمل برانگیز می‌پردازد. از نظر او سنت روشنفکری غربی در حال حاضر این سه معنا را در کنار هم و با یکدیگر به کار می‌برد. استفاده‌ای که از نظر رورتنی بنیاداً غلط بوده و به نتایج پراشتباهی منجر می‌شود. او این نتیجه رایج غلط و گمراه‌کننده را این گونه بیان می‌کند (رورتنی، ۱۹۹۸، ص ۱۸۷):

«نتیجه ترکیب این سه معنا و استفاده از آن این است که: گروهی از ابناء بشر، که در تجهیز خویش به ابزار فناورانه برای ارضاء امیال و آرزوهایشان پیشتر و قوی‌تر هستند، به نحو خودکاری امیال صحیح را اختیار می‌کنند. امیالی که در انطباق و همخوانی با عقل می‌باشد. این گروه هستند که می‌توانند نسبت به سایر افرادی که امیال دیگری دارند تحمل و بردباری نشان دهند. و این بدان دلیل است که آنها می‌دانند چگونه و چرا امیال نامطلوب (امیال دیگر) به وجود می‌آیند. با این

استدلال مکانی که بیشترین تکنولوژی را عرضه می‌کند - غرب - مکانی است که فرد می‌تواند ایده-آل‌های اخلاقی و فضیلت‌های اجتماعی را کسب و اخذ نماید.»

رورتی با این مقدمات به طرح مقوله عقلانیت به مثابه فرهنگ اقدام می‌نماید (همان). او معتقد است هرگونه داعیه برتری توسط یک باور و یا سنت معقول نشان از برتری جویی یک فرهنگ دارد و حاکی از نوعی اغتشاش ذهنی و فکری است. این وضعیت کار را به آنجا می‌رساند که رورتی موضعی صریح درباره عقلانیت اخذ کند. موضعی که متفاوت و درعین حال راهگشاست (رورتی، ۱۹۹۶، ص ۸۱-۸۲):

«ما اساتید فلسفه هنوز علاقمندیم این‌گونه فکر کنیم که مطالب متنوعی که ما در دوران تحصیل فرا می‌گیریم به نحو خاصی از ما یک نوع ایده‌آل از بشر را می‌سازد. راه سریعی که همگی ما را به هم پیوند می‌دهد و نقطه پیوند ما در این مطلب ظهور پیدا می‌کند که دل‌مشغولی همه ما به عنوان فلاسفه موضوع عقلانیت است. اما این برای من صرفاً یک بزک و تزئین زبانی پوچ است... همان‌گونه که گفته‌ام از نظر من این ادعا و شعار که عقلانیت دغدغه فلاسفه است، بعلاوه برتری-جویی فرهنگ فلسفی باعث شده تا این واقعیت که عقلانیت بسیار مبهم بوده و هر معنایی را می‌تواند اخذ کند پنهان بماند.»

در اینجا می‌توان این جستجو را در آثار و آرای سایر فلاسفه برجسته معاصر نیز ادامه داد. نکته قابل توجه این است که به طور هم‌زمان و در مواردی با فاصله زمانی اندک این مناقشات در سایر حوزه‌های معرفت بشری سرریز نمود و پژوهش‌ها و مباحث نظری این حوزه‌ها را در بر گرفت. حوزه نظریه پردازی شهرسازی، که پیش از این نیز به دلیل ماهیت مباحث این رشته و امدار حوزه‌های معرفتی متکثر و متنوعی چون فلسفه، جامعه‌شناسی، اقتصاد، روانشناسی، مهندسی و... بود، به نحو موثری تحت تاثیر این مباحث قرار گرفت. این تاثیر نه تنها در قالب تفسیر و ترجمه مناقشات پیرامون عقلانیت در شهرسازی، بلکه حتی به ارائه روایت‌های متعدد از شهرسازی عقلانی منجر شد. مروری بر نظریه‌های شهرسازی معاصر حاکی از آن است که تمامی نظریه‌پردازان داعیه این را دارند که دنباله‌روی از نظریه آنان زیستگاهی مناسب، مطلوب و در یک کلام شهری عقلانی را محقق خواهد ساخت.

به نظر می‌رسد ماهیت میان رشته‌ای شهرسازی و وسعت مباحث و مناقشات پیرامون شهرسازی عقلانی و مطلوب، زمینه مناسبی را درباره تامل پیرامون نظریه‌های عقلانیت در اختیار

قرار می‌گذارد. این نوشتار در پی آن است تا به معرفی رویکردی مفهومی-کاربردی بپردازد که با بهره‌گیری از آن بتوان به عقلانیت نظریه‌های شهرسازی نزدیک شد و یا به آنها دست یافت و شرایط قضاوت درباره آنها را فراهم ساخت.

۲ - طرح موضوع

شهرسازی (برنامه‌ریزی شهری) معاصر، اعم از اینکه آن را به عنوان یک رشته علمی به شمار آوریم و یا به عنوان یکی از مظاهر فناوری، حوزه‌ای از رویه‌های تخصصی را شامل می‌شود که عرصه وسیعی از حیات بشر معاصر را تحت تأثیر شدید خویش قرار داده است. بخش اعظمی از مردم جهان در شهرها و به خصوص شهرهای بزرگ ساکن هستند. مقولات کالبدی و غیرکالبدی مربوط به سبک زندگی در شهرها شامل موضوعاتی مانند شکل شهرها، نحوه استفاده از اراضی، تدوین ضوابط و مقررات مختلف برای ساخت و ساز، تعیین حدود وظایف مدیران شهری، مسائل اجتماعی و اقتصادی شهرها، مقولات مربوط به سیاست، فرهنگ و حقوق شهری و... در حیطه کار متخصصان شهرساز و رویه‌های ایشان قرار دارد.

در ظاهر نظریه‌پردازی به عنوان یکی از مهم‌ترین و مبنایی‌ترین رویه‌های شهرسازی در کلیه این مقولات نقشی بسزا و جدی ایفا می‌کند. به طور معمول و مرسوم نظریه‌پردازان با تعلقات و پیش-زمینه‌های مختلف تخصصی، اجتماعی و فرهنگی به موضوعات متنوعی درباره شهر، شهرنشینی و شهرسازی توجه کرده و درباره مشکلات و مسائل موجود به ارائه راه حل و یا به طرح اندیشه و انگاره‌های جدیدی می‌پردازند. راه‌حل‌ها و آموزه‌هایی که در بسیاری از موارد در مقیاس خرد تا کلان و در مناطق جغرافیایی محدود یا در سطح گستره جهانی توسط حرفه‌مندان شهرساز، مدیران شهرداری‌ها و حتی شهرنشینان الگوبرداری شده و تحقق کالبدی یافته است. به عبارت دیگر شکل شهرهای معاصر، نحوه مدیریت شهرها، نحوه ساخت شهر و مناطق شهری، سبک زندگی شهری، تعاملات فرهنگی و اجتماعی در شهرها، مسائل و پیامدهای اقتصادی شهری، مقولات سیاسی مربوط به شهرها و سایر موارد از این نوع، به طور مستقیم و یا به طور ضمنی برآمده^۵ و متأثر از نظریاتی است که از جانب نظریه‌پردازان حوزه شهرسازی ارائه شده و می‌شود (پارکر، ۲۰۰۴، ص ۵)

با مطالعه نظریه‌های شهرسازی این واقعیت را در می‌یابیم که هر یک از این نظریه‌ها در مقطعی از زمان مدعی مواجهه با مسائل و مشکلات زندگی شهری و ارائه بهترین، مطلوب‌ترین و کارآمدترین گزینه برای حل آنها بوده‌اند. ادعایی که پس از مرور زمان و با توجه به پیامدهای منفی اجرای این نظریه‌ها و نقدهای وارد بر آن، رد و یا طرد و نظریه‌های دیگر با دعوی جدید جایگزین آن شده است. اما نکته جالب این است که همگی این نظریه‌های ناسخ و منسوخ، دعوی عقلانیت^۶ دارند.

مخاطبان نظریه‌های شهرسازی (و یا بهتر است گفته شود افرادی که زندگی آنها به انحاء مختلف از نتایج و عوارض تحقق نظریه‌های شهرسازی تأثیر می‌پذیرد) طیف وسیعی از طبقات اجتماعی را در بر می‌گیرد: از نظریه‌سازان رقیب، حرفه‌مندان شهرساز و معمار، مجریان و مدیران شهری تا گروه‌های مختلف شهرنشین. با توجه به این گستره وسیع و حوزه تحت تأثیر نتایج حاصل از عملی شدن نظریه‌ها و در نتیجه حساسیت بسیار زیاد آنها به *نظر می‌رسد* نظریه‌پردازان شهرساز دغدغه بسیار بجا و مهمی داشته باشند و آن لزوم معقول بودن نظریه‌های ارائه شده توسط آنهاست. دغدغه‌ای که *شاید* با توجه به آن و تحقق آن مشروعیت، مقبولیت، مطلوبیت، مناسب بودن و عقلانی و عقلایی بودن نظریه‌های ایشان تضمین شود. موضوعی که توسط بسیاری از صاحب‌نظران برجسته این حوزه مورد تأکید و تصریح قرار گرفته است. جان فریدمن به عنوان مشهورترین نظریه‌ساز شهرسازی در دهه‌های اخیر می‌نویسد (فریدمن، ۱۹۸۷، ص ۹۷):

«اگر یک موضوع وجود داشته باشد که در تمام بحث‌ها و گفتگوهای شهرسازی جریان دارد، همانا عقلانیت است. خواه شماله یا علیه شهرسازی استدلال و بحث کنید، خیلی زود یا با اندکی تأخیر سخن خویش را با این پرسش خاتمه خواهید داد: ... عقلانیت چه معنایی دارد؟ چگونه می‌توان تصمیمات و اعمال معقولی داشت؟»

۳. ابهام در واژه عقلانیت

در مرور متون پیرامون نظریه‌های شهرسازی در دهه‌های اخیر به آسانی در می‌یابیم که امروزه این اجماع در میان صاحب‌نظران وجود دارد که نمی‌توان از نظریه‌ای آفاقی^۷، جهان‌شمول و واحد از

عقلانیت در شهرسازی سخن گفت. این آثار نشان می‌دهد که در حال حاضر با نظریه‌های متنوع و متکثری، که دعوی عقلانیت در شهرسازی را دارند، مواجه هستیم. برای مثال تورسیجر به عنوان یکی از نظریه‌سازان برجسته در این حوزه با طرح این مسئله به بازسازی و شرح روایت‌ها و قرائت‌هایی از عقلانیت که از نظر او معروف و مسلط بوده‌اند می‌پردازد و به صراحت اعلام می‌کند که تلقی وجود عقلانیتی واحد در شهرسازی توهمی بیش نیست (سیجر، ۱۹۹۹، ص ۸۷). از منظری دیگر نظریه‌پرداز پرکار معاصر آمریکایی چارلز جی هوک معتقد است (هوک، ۲۰۰۷، ص ۱۶):

«شهرسازان ممکن است درباره نوع عقلانیت یک طرح توافق نداشته باشند، اما هیچ یک نمی‌خواهند از طرحی که فاقد دلیل باشد پشتیبانی کنند»

با تامل در این سخن هوک به راحتی در می‌یابیم که به طور ضمنی او به عقلانیت‌های متعدد و متکثر اشاره می‌کند. با این اوصاف و پیش از ورود به اصل بحث لازم است به نکاتی چند توجه داشته باشیم. نخست باید یادآور شویم که هر چند تلقی رایج از واژه عقلانیت در دهه‌های نخست قرن بیستم بیشتر در قالب برداشت‌های مصطلح و مشهوری چون مستدل بودن^۸، منطقی بودن^۹ و علمی بودن^{۱۰} معنا می‌شد؛ لیکن در سال‌های اخیر و به برکت پژوهش‌های انجام شده در عرصه‌هایی چون علم‌شناسی، معرفت‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، این واژه طیف وسیعی از تلقی‌های متنوع، متکثر و گاه متعارض را در بر می‌گیرد^{۱۱}: مفاهیمی مانند مقبولیت^{۱۲}، وفاق^{۱۳}، انسجام^{۱۴}، ثمربخش بودن^{۱۵}، فریبکاری^{۱۶}، برتری^{۱۷}، کامل بودن^{۱۸}، گمراه کننده^{۱۹}، عامه پسند^{۲۰}، اخلاقی^{۲۱} و ... از سوی دیگر یک باور رایج وجود دارد که این واژه را با معنای خردگرایی و در مقابل جریان فکری تجربه‌گرایی قرار می‌دهد. چنین تنوع برداشتی از یک‌سو حاکی از ابهام مفهومی این واژه بوده و از سوی دیگر این الزام را پیش می‌آورد که نویسندگان و مخاطبان هنگام استفاده از آن (به خصوص وقتی این مفهوم نقش محوری در یک نوشتار یا گفتار ایفا می‌کند) تلقی خویش را مطرح نموده و یا جستجو کنند. در این بخش از مقاله مناسب است تا تلقی از عقلانیت مشخص شود.

۴. تلقی از عقلانیت در این مقاله

۴-۱) نخست یادآوری این نکته مفید است که مجموعه آثار مکتوب در شهرسازی و در یک کلام مجموعه دعاوی معرفتی شهرسازی^{۲۲} را می‌توان مشتمل بر دو نوع گزاره دانست: برخی از گزاره‌ها به صراحت و تنها بیانگر یک رجحان شخصی هستند. برای مثال، گزاره «من اصفهان را بیشتر از لس‌آنجلس می‌پسندم» گزاره‌ای است که صرفاً یک ترجیح شخصی را نشان می‌دهد؛ اما با اندکی تغییر **ظاهراً** ماهیت این گزاره تغییر می‌کند: «اصفهان بهتر از لس‌آنجلس است». در گزاره نوع دوم یک حکم کلی صادر شده و یا اینکه حاوی یک خبر است و **ظاهراً** اثری از ترجیحات شخصی در آن نیست. معمولاً این گونه گزاره‌ها با افعالی از قبیل است، بود و... همراه می‌باشند. تمامی نظریه‌های شهرسازی مملو از احکام و یا اخباری **ظاهراً** آفاقی درباره ماهیت شهرها و مسائل پیچیده آن می‌باشند و به صدور حکم یا خبری درباره اینکه شهرسازی مطلوب چگونه باید انجام شود، می‌پردازند.

ماهیت این گزاره‌ها و دعاوی معرفتی را جین هیلیر در اخیرترین کتاب خویش و در تبیین برنامه‌ریزی فضایی (اعم از شهری، ملی و منطقه‌ای) با تعبیری دیگر بیان می‌کند (هیلیر، ۲۰۰۹، ص ۱):

«شهرها، مکان خواست‌ها و تمایلات در نزاع و تقابل هستند. برخی از این تمایلات... در قالب روایت‌هایی که بالقوه آینده بهتر را جستجو می‌کند شکل داده می‌شوند... این روایات متضمن چنین عباراتی است: شهر بهتر خواهد شد اگر و فقط اگر...».

با توجه به مطالب فوق و تأمل در آن و در شرح این موضوع مهم باید متذکر شویم که ابداً و اصلاً نباید تصور شود که در این گزاره‌ها که **ظاهراً** حاکی از احکام و اخبار می‌باشد، شخص گوینده و ترجیحات او حضور ندارند. در واقع این گزاره‌ها نیز مملو از ترجیحات شخصی گوینده است که صرفاً در شکلی متفاوت ارائه و بیان شده است. برخلاف تصور رایج، اصفهان یا لس‌آنجلس، نه خود واژه‌ها و نه خود شهرها، هیچ‌کدام خود به ما چیزی نمی‌گویند، بلکه این ما هستیم که چنین احکام و اخبار **ظاهراً** آفاقی را به آنها نسبت می‌دهیم و در بسیاری از موارد برای آن دلایلی را نیز برمی‌شماریم. صفات تفضیلی و عالی چون زیباتر، منسجم‌تر، سازگارتر، بهتر،

مفیدتر، کارآمدتر و همچنین دلایل ارائه شده همگی حاوی و مملو از ارزش‌هایی انفسی^{۲۳} است که در ظاهری آفاقی عرضه می‌شوند.

۴-۲) دوم اینکه، گزاره‌های نوع دوم به دلیل این ویژگی **ظاهریشان** صدق و کذب‌بردار هستند. به عبارت دیگر می‌توان از درستی و صدق یا کذب آنها پرسش کرد. یعنی مخاطب می‌تواند صحت و صدق احکام و اخبار مندرج در این گزاره‌ها را زیر سوال برده و در آن تردید نماید. به این ترتیب کلیه مخاطبان نظریه‌های شهرسازی می‌توانند از صحت آنها و دلایل صدق آن سوال کنند.

ادبیات شهرسازی حاکی از آن است که در چهار دهه اخیر عرصه نظریه‌پردازی شهرسازی آکنده از نظریه‌هایی است که دعوی مشارکت حداکثری کلیه افراد و گروه‌های درگیر در طرح‌های شهری را دارند (هیلی-هیلیر، ۲۰۰۸، ص ۱۳۳-۱۳۹).

نظریه‌هایی که در آنها موضوعاتی چون مشورت با همگان و مشارکت ایشان، شهرسازی ارتباطی^{۲۴}، شهرسازی حمایتی^{۲۵}، شهرسازی همکارانه^{۲۶} و ایجاد وفاق مطرح و مسئله‌محوری در آنها لزوم پاسخگویی شهرسازان به کلیه مخاطبان می‌باشد. به عبارت دیگر دامنه پرسشگران از نظریه‌ها و دعاوی شهرسازی و صدق و کذب آنها وسیع می‌باشد.

۴-۳) به نظر می‌رسد باید نظریه‌پردازان در مواجهه با پرسش از صدق و کذب دعاوی خویش تلاش‌های زیاد و متفاوتی را برای اقناع پرسشگران و تردیدکنندگان و نشان دادن صدق آنها صورت دهند. به همین منظور ارائه دلایل، شواهد، مستندات، داده‌ها و جداول و سایر موارد در دستور کار قرار می‌گیرد. اما مخاطبان می‌توانند صدق این دلایل، شواهد و مستندات را نیز مورد سوال قرار دهند. این روند پرسش و پاسخ تا آنجا قابل ادامه یافتن است که یا محتوای گزاره‌هایی که در پاسخ ارائه می‌شود به صراحت ماهیتی انفسی و متأثر از ترجیحات شخصی پیدا کند و یا پاسخ‌دهنده از بدیهی بودن ادعای خویش سخن به میان آورد. در واقع تا وقتی پاسخ نظریه‌سازان معطوف به 'استدلالات'، 'شواهد' و مواردی از این دست باشد، امکان پرسش از صدق و کذب آنها باقی خواهد بود، اما وقتی نظریه‌ساز در پاسخ، به موضوعاتی از نظر خویش بدیهی، یا به ترجیحات شخصی ارجاع دهد، این جریان پرسش و پاسخ دچار تغییر خواهد شد. فارغ از اینکه نهایتاً پرسشگر این ترجیح شخصی و یا آن امر بدیهی انگاشته شده را بپذیرد یا نه، اتفاقی که رخ می‌دهد

آن است که از این نقطه به بعد پرسش از صدق این ترجیح شخصی و یا آن امر بدیهی، بی‌فایده و بی‌حاصل خواهد بود.

چنین نقطه‌ای که پرسش از صدق و صحت یک ادعا با پاسخی از جنس مصادرات (ترجیحات یا بدیهیات) مواجه شود، می‌تواند یکی از نقاط معنائکننده و تجسم‌بخش عقلانیت باور، نظر و یا عمل ادعاکننده باشد. به این ترتیب درک عقلانیت مستلزم تأمل دقیق و ظریف، حوصله و صبوری، پرسشگری و تردید خواهد بود.

۴-۴) به عبارت رساتر و در یک جمع‌بندی از مطالب این بخش از مقاله می‌توان موارد زیر را مطرح کرد:

نخست اینکه نظریه‌های شهرسازی همچون همه نظریه‌ها مناقشه‌بردار هستند؛ دو اینکه این مناقشات میان نظریه‌سازان نهایتاً به ترجیحات و امیال، و نیز آنچه آنها بدیهی می‌انگارند تحویل می‌شود؛ سه اینکه این مقولات در واقع مقوم عقلانیت هر یک از نظریه‌سازان است.

۵. دشواری جستجوی عقلانیت یک نظریه

جستجوی بدیهیات و ترجیحات یا به عبارت رساتر یافتن مصادرات یک نظریه‌پرداز (با توجه به تلقی مذکور در این نوشتار از عقلانیت) امری دشوار و پیچیده می‌باشد. می‌توان دلایلی را برای دشواری این جستجو ذکر کرد:

- نخستین و مهم‌ترین دلیل آن است که معمولاً متون تخصصی فاقد گزاره‌هایی است که در آن ترجیحات شخصی به طور صریح مندرج باشد^{۲۷}. برای قالب‌های رایج نگارش آثار به اصطلاح علمی چنین گزاره‌هایی در یک متن تخصصی فاقد ارزش بوده و جایی ندارد. همان‌گونه که ریچارد برنشتاین فیلسوف معاصر آمریکایی یادآور می‌شود (برنشتین، ۲۰۱۰، ص ۱۰۶):

«ما (گروه عالمان و متخصصان) به شیوه‌هایی ماهرانه (که آنها را به مرور آموخته‌ایم) نیت شخصی خویش را به صورت آراء و اندیشه‌هایی که وجهی معقول و جهان‌شمول داشته باشند، درآورده و ارائه می‌کنیم.»

بنابراین بسیار سخت و دشوار است که بتوان در آثار تخصصی ارائه شده و از جمله متون نظری شهرسازی به مصادرات نظریه‌پرداز دست یافت.

- نزدیک شدن به نقطه‌ای که بتوان مصادرات شخصی نظریه‌پرداز را حدس زد، نیاز به روند پرسش و پاسخ متوالی و مستمر درباره چرایی و چگونگی صدق دعاوی نظریه‌پرداز دارد. چنین جریان پرسش و پاسخی در روند معمولی یک پژوهش به ندرت محقق می‌شود. معمولاً در صورت فراهم شدن شرایط ارتباط رو در رو و مستمر با یک نظریه‌پرداز برای مقاطع زمانی محدود خواهد بود و بعید به نظر می‌رسد که این مقاطع محدود کمک شایانی در جستجوی ترجیحات شخصی یک نظریه‌پرداز بنماید. گفتگوهای انجام شده این چنینی در بهترین وضعیت تنها می‌تواند به ایجاد حدس و گمان انجامیده و یا نقش مکملی را برای این جستجو ایفا نمایند. دستیابی به مصادرات یک نظریه‌ساز، امری غیر معمول، زمان‌بر و بسیار متاملانه می‌باشد و به همین دلیل در زمانی محدود دست نیافتنی خواهد بود.

- به نظر می‌رسد در چنین شرایطی پژوهشگر ناچار از مطالعه کلیه آثار و آراء یک نظریه‌پرداز خواهد بود. آثاری که بعضاً دچار تغییر و تحول مفهومی بسیار بوده و حتی ممکن است حاوی آموزه‌های متعارض باشند. افزون بر این، چنین تلاشی نیازمند دسترسی به مجموعه آثار یک نظریه‌پرداز و حتی نقدهای سایر نظریه‌پردازان بر آن خواهد بود.

- محدودیت منابع در یک پژوهش (زمان، هزینه و...) به عنوان یک محدودیت عام، دشواری این جستجو را بیشتر می‌سازد.

با توجه به اهمیت فهم عقلانیت نظریه‌های شهرسازی از یک سو و دشواری‌های آن از سوی دیگر، چنانچه بتوان رویکردی مفهومی و در عین حال کاربردی را برای این جستجو معرفی کرد، شاید مسیر پژوهشی سهل‌تری فراهم شود. در واقع این رویکرد به ما کمک خواهد کرد تا در مواجهه با یک نظریه و در جستجوی عقلانیت آن با سهولت بیشتر و استفاده بهتر از منابع و به خصوص صرف زمان کمتر بتوانیم به مصادرات (بدیهیات و ترجیحات) نظریه‌پرداز دست یابیم.

۶. معرفی یک رویکرد

تاکنون دریافته‌ایم که یکی از مسائل مهم و شاید مهم‌ترین مسئله در مواجهه با نظریه‌های شهرسازی و قضاوت درباره آنها پرسش از عقلانیت آنهاست. جستجو برای پاسخ به پرسش‌هایی از این دست که: چرا این نظریه قابل قبول و مطلوب است؟ این نظریه چگونه توجیه می‌شود؟ گزاره‌های مبنایی و انسجام‌بخش در این نظریه کدام‌اند؟ و در یک کلام، عقلانیت این نظریه از کجا اخذ می‌شود؟ در اختیار داشتن یک رویکرد مفهومی در پاسخگویی به پرسش‌های مهم، پیچیده و دشوار از این دست کمک موثری خواهد بود. علاوه بر این، اگر رویکرد مورد نظر بتواند گام به گام در لایه‌ها و سطوح مختلف ما را با وجوه مختلف و محتمل از عقلانیت یک نظریه مواجه سازد، آنگاه مقصود ما از تأمل مرحله به مرحله در صدق گزاره‌های مندرج و مبنایی در یک نظریه و پرسش از چرایی و چگونگی صحت دعاوی مطرح در نظریه نیز برآورده خواهد شد. از این بخش به بعد تلاش ما ارائه و معرفی چنین رویکردی است. رویکرد چند لایه‌ای که ما را در جستجوی عقلانیت یک نظریه یاری خواهد کرد. حال به معرفی اجزا و مختصات این رویکرد چند لایه خواهیم پرداخت.

۶-۱. لایه نخست: عقلانیت در نظریه‌های شهرسازی

با در نظر گرفتن مقوله عقلانیت و در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان نظریه‌های شهرسازی را به دو گروه تقسیم کرد: گروهی از نظریه‌ها که به صراحت به معرفی یک رویه معقول در شهرسازی پرداخته‌اند و یا موضوع عقلانیت را در شهرسازی مدنظر قرار داده‌اند؛ گروه دوم نظریه‌هایی را شامل می‌شود که یکی از موضوعات و مسائل شهرنشینی و شهرسازی را مورد توجه قرار داده و درباره آن به ارائه انگاره و آموزه‌هایی مطلوب و مقبول پرداخته‌اند. بدیهی است که در نظریه‌های گروه دوم هیچ‌گونه تصریحی بر رویه معقول در شهرسازی نشده است، در حالی که نظریه‌های گروه نخست مستقیماً به مقوله عقلانیت در شهرسازی پرداخته‌اند.

رویکرد مورد نظر در این نوشتار در سطحی‌ترین، سهل‌ترین و ابتدایی‌ترین لایه، این تقسیم‌بندی را مدنظر قرار می‌دهد. به این معنا که در مواجهه با یک نظریه شهرسازی و با مرور کلی آن تشخیص دهیم که این نظریه جزء کدامیک از دو گروه یاد شده است. چنانچه نظریه‌ای شبیه به

نظریه عقلانیت ارتباطی که توسط تور سیجر نروژی (سیجر، ۱۹۹۹) یا نظریه مقعولیت محتوایی که توسط جان فریدمن آمریکایی (فریدمن، ۱۹۷۳) تدوین شده باشد، پژوهشگر می‌تواند با تمرکز بر آن و استخراج چارچوب و ساختار اصلی آن، گزاره‌های مبنایی و به عبارت دیگر مصادرات نظریه-پرداز را استنباط کند. برای مثال سیجر آراء هابرماس را پذیرفته و آنها را مطلوب یافته و سپس عقلانیت ارتباطی در شهرسازی را براساس آنها مطرح کرده است و یا جان فریدمن انگاره‌های مطرح شده توسط کارل مانهایم را مصادره و به طرح عقلانیت محتوایی در شهرسازی اقدام کرده است.

پس در نخستین مواجهه با یک نظریه و با مرور گذرا بر آن باید تشخیص دهیم که آیا نظریه مذکور صراحتاً به تبیین و تدوین یک مقعولیت در شهرسازی اقدام کرده است یا نه؟ در صورتی که پاسخ به این سؤال مثبت باشد، به نظر می‌رسد با سهولت نسبتاً بیشتر می‌توانیم نسبت به یافتن و حداقل حدس زدن مصادرات نظریه‌پرداز و معرفی آن به عنوان عقلانیت آن نظریه اقدام کنیم. غالباً در چنین نظریه‌هایی شخص نظریه‌ساز یا پیروان و حامیان او جهت تأیید و تثبیت و تقویت نظریه خویش به اقامه دلایل و شواهد و مواردی از این دست می‌پردازند که یافتن این موارد پژوهشگر را در جستجوی مصادرات نظریه‌پرداز راهنمایی و دلالت خواهد کرد.

۶-۲. لایه دوم: روش‌شناسی و روشمندی شهرسازی

اگرچه مشکل می‌توان تصور کرد که هیچ فرد نظریه‌سازی برای نظریه خود قائل به عقلانیت نباشد؛ اما در موارد بسیاری نظریه‌سازان مدعی عقلانیت نمی‌شوند. بنابراین طبیعی است که در مواجهه نخست نتوانیم مصادرات بسیاری از نظریه‌ها را دریابیم. چون که مستقیماً به ارائه نوعی از عقلانیت در شهرسازی پرداخته‌اند. برای این منظور و در گام دوم توجه و دقت خویش را به لایه‌ای معطوف می‌سازیم که خواهد توانست ما را در دستیابی و تقرب به مصادرات نظریه‌پردازان در بسیاری از موارد یاری کند.

در این لایه با گروه کثیری از شهرسازان مواجه خواهیم بود. گروهی که رویه‌های شهرسازی را روشمند دانسته و بر این باور هستند که در یک رویه شهرسازی، اعم از یک پروژه پژوهشی و یا

پروژه اجرایی شهری و یا یک فعالیت نظریه‌پردازی باید روش‌ها و شیوه‌های مشخص، عام و جهان-شمول پیگیری شود (فالودی، ۱۹۷۳-کستل، ۱۹۷۹-الکساندر، ۲۰۰۰).

از نظر این گروه از متخصصان و نظریه‌سازان، یافته‌ها و نتایج رویه‌های شهرسازی و به طور خاص نظریه‌های مطرح و دعاوی آنها تنها هنگامی قابل اعتنا و سپس قابل اتکا خواهند بود که بر اساس این روش‌ها به دست آمده باشند. در واقع میزان تأییدپذیری، توجیه‌پذیری، مقبولیت و مطلوبیت یک رویه و از جمله یک نظریه شهرسازی کاملاً در گرو تبعیت دقیق از روش‌های مذکور خواهد بود.

بدین ترتیب، در پرسش از صدق و صحت نظریه، نظریه‌پرداز متوسل به شواهد، دلایل و مستندات می‌شود که معمولاً همگی حاصل به کار بستن و اجرای روش‌های مذکور بوده و یا مستقیماً به آنها اشاره می‌نمایند. روش‌هایی که غالباً امروزه از آنها به عنوان روش‌های تحقیق یاد می‌شود.

اصرار بخش اعظمی از شهرسازان بر روشمندی شهرسازی حاکی و ناشی از این انگاره است که عقلانیت نظریه‌های شهرسازی در گرو روشمندی آنهاست. به این ترتیب در لایه دوم، عقلانیت یک نظریه هم ارز و معادل روشمندی آن خواهد بود. به این معنا که اولاً این نظریه تا چه میزان به صورت روشمند ارائه شده است و نظریه‌پرداز دعاوی خود در این نظریه را با به کار بستن کدام روش‌ها مطرح کرده است؛ ثانیاً این نظریه چه روش‌هایی را برای انجام رویه‌های شهرسازی معرفی، تأیید و توصیه می‌کند.

از نقطه نظر این گروه از شهرسازان دعاوی و نظریه‌هایی معقول خواهند بود که روشمند باشند. در واقع روش‌های مورد نظر گونه‌ای از عقلانیت را مورد تأکید و تأیید قرار می‌دهند که شهرساز مذکور آن روش‌ها را دنبال می‌کند. فوکو تعبیر جالب توجهی در این باره دارد (فوکو، ۱۹۷۳، ص ۳۵۶):

«وقتی یک محقق به طرح مسئله و موضوعات پیرامون آن می‌پردازد در پی اثبات و تثبیت صلاحیت خویش در یک زمینه علمی است. او با این کار مفاهیمی را ابراز می‌کند که پیرامون موضوع مورد نظر نظم و سازمان داده می‌شوند. در واقع چنین کاری تأکید برگونه‌ای از عقلانیت

است که محقق با تکیه بر آن کار می‌کند، به آن ارجاع می‌دهد و نیز تأکید بر ابزار و شیوه‌هایی است که وی دنبال می‌کند تا حاصل کار خویش را به عنوان دانش در آن زمینه علمی تقویم نماید.»
به این ترتیب و در لایه دوم از جستجوی عقلانیت نظریه‌های شهرسازی تلاش می‌شود تا موارد زیر کاوش شود:

الف) آیا نظریه‌ها روشمند می‌باشد؟ به عبارت دیگر آیا نظریه‌ها بر اساس روش یا شیوه‌هایی خاص به دست آمده و ارائه شده است؟

ب) آیا نظریه‌سازان به مقوله روشمند بودن شهرسازی قائل هستند و به طور خاص آیا در نظریه سازی چنین باوری داشته و آن را پی گرفته‌اند؟

ج) دیدگاه نظریه‌سازان درباره نسبت میان شهرسازی و مقوله روش‌شناسی چیست؟
در پاسخ به این پرسش‌ها ممکن است در یابیم که نظریه‌پرداز مذکور دعاوی خویش را بر اساس روش و یا روش‌های مشخصی ارائه کرده است.

مثلاً یک نظریه‌ساز شهرسازی در نظریه خویش راه حل مشکل کمبود مسکن را در کوچک‌سازی و انبوه‌سازی دانسته است. او در نظریه خویش به تفصیل به مزایای این امر پرداخته و همچنین شیوه‌های اجرایی و تحقق این نظریه را نیز تشریح می‌کند. در بررسی دقیق نظریه او در می‌یابیم که یک گزاره مبنایی و تعیین‌کننده وجود دارد، گزاره‌ای که پشتیبان و مبنای نظریه‌سازی اوست: «کارشناسان بر این باورند که متقاضیان اصلی مسکن را زوج‌های جوان تشکیل می‌دهند که توانایی‌های کافی مالی را ندارند.» با مرور مختصری بر این نظریه مثالی در می‌یابیم که این گزاره مبنایی و مهم حاصل مصاحبه نظریه‌پرداز با تعدادی از اساتید و کارشناسان مسکن بوده که با ارسال پرسشنامه و نیز مصاحبه حضوری به دست آمده است. در واقع گزاره فوق بر اساس روش‌های مذکور به دست آمده است.

با توجه به ماهیت بسیاری از نظریه‌های شهرسازی به نظر می‌رسد با کاوش مناسب در این لایه (روش‌شناسی) می‌توانیم مصادرات بسیاری از این نظریه‌ها را یافته و حتی نسبت به مآخذ آنها آگاهی پیدا کنیم.

۳-۶. لایه سوم: تعریف، تبیین و تلقی از شهرسازی

بسیاری از عالمان بر این تصور هستند که هنگام بحث پیرامون یک موضوع و ظاهراً برای هم‌زمانی با مخاطب باید تعریف موضوع مورد بحث ارائه شود و سپس به تفصیل پیرامون آن بحث شود. از همین رو مرسوم است که تعریف مفاهیم و اصطلاحات کلیدی در بخش‌های نخستین یک اثر جای گیرد. این مسئله در حوزه تخصصی شهرسازی و به طور مشخص درباره مفهوم شهر و شهرسازی بسیار پر دامنه و پرسابقه بوده است. برای نمونه فاینشتاین و کمپل به همین مسئله اشاره می‌کنند (فاینشتاین-کمپل، ۲۰۱۲، ص ۱۰۷-۱۱۱). با توجه به ماهیت چند وجهی مسائل شهرسازی و قابلیت پرداختن به آنها از ابعاد بسیار متنوع این بحث همواره وجود داشته است که تعریف شهر و تعریف شهرسازی چیست.

برای درک بهتر این مطلب به ذکر یک مثال می‌پردازیم: «نوسازی بافت‌های فرسوده شهری» یکی از مسائلی است که در حیطه رویه‌های شهرسازی معاصر مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از صاحب‌نظران و متخصصان و مدیران شهری با این مسئله مواجه و درگیر هستند. بحث‌ها و نظرات متنوع، متفاوت و متعارضی نیز در این باره ارائه شده است. آنچه در این میان جالب توجه می‌باشد این است که هر یک از این متخصصان، با مصادره تعریفی مشخص از شهرسازی در نزد خویش، رویکرد خاصی به این مسئله دارند. برای کسی که شهرسازی را فعالیتی مدیریتی و غالباً سیاسی می‌داند حل این معضل از شیوه‌هایی نظیر تجمیع قطعات و سرمایه‌گذاری توسعه‌گران^{۲۸} ممکن، مطلوب و به تبع معقول خواهد بود. در نقطه مقابل و برای متخصصی که شهرسازی را فعالیتی جامعه‌شناسانه می‌داند، تجمیع روشی بسیار نا بهنجار و زیانبار خواهد بود. برای شهرسازی که نگاه فرهنگی به شهرسازی دارد، روش‌های آرام و تدریجی معقول و مقبول است و برای شهرسازی که از دیدگاه فنی و عمرانی به شهرسازی می‌نگرد، اقدام عاجل کارساز و در نتیجه معقول خواهد بود. ملاحظه می‌کنید که چگونه پیش‌فرض داشتن تعاریف و تلقی‌های مختلف از شهرسازی به آموزه‌ها، نظریه‌ها و شیوه‌های متفاوت و حتی متعارض منجر می‌شود.

ارائه تعریف از شهرسازی در واقع تعیین حدود و ثغور برای شهرسازی است. این مرزها مشخص خواهد کرد که کدام نظر و کدام عمل شهرسازانه است و کدام نیست. تلاش برای تعریف

شهرسازی، در واقع کوششی است برای یافتن جوهر و ذات شهرسازی. با در اختیار گرفتن تعریف از شهرسازی مشخص خواهد شد که هر نظر، نظریه، یا سیاستی که از چهارچوب تعریف ماخوذ خارج شود جوهر یا ذات شهرسازی را نقض کرده، در نتیجه غیر مطلوب و غیر معقول خواهد شد. معنای این ادعا آن است که تعریف شهرسازی روی دیگر سکه عقلانیت نظریه‌های شهرسازی است. به این ترتیب در جستجوی عقلانیت یک نظریه و در لایه سوم می‌توانیم به دنبال آن باشیم که نظریه پرداز مذکور چه تعریفی از شهرسازی ارائه کرده و یا پیش فرض داشته است.

در اینجا برای تکمیل بحث در لایه سوم لازم است خاطرنشان سازیم که در دهه‌های اخیر و به برکت پژوهش‌های عمیق صورت گرفته، دشواری‌ها و معضلات مبنایی مقوله تعریف و تعریف-پذیری روشن شده است. به نظر می‌رسد نگاه نظریه‌سازان پیشرو به این مسئله دچار تغییر شده و بیش از اینکه به دنبال تعریف شهرسازی باشند، به مقوله امکان تعریف‌پذیری آن می‌پردازند. برای درک این مطلب به برخی از این موارد به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم. جین هیلیر و مایکل گاندر به عنوان دو تن از این صاحب‌نظران در کتاب اخیر خویش می‌نویسند (هیلیر-گاندر، ۲۰۰۹، ص ۴):

«به نظر ما واژه شهرسازی یک دالّ^{۲۹} تهی و خالی است. برچسب یا دالّ که در بردارنده واژه شهرسازی است به منزله یک حامل معنی عمل می‌کند: آنچه را که دلالت می‌کند، دلالتش. شیوه دیگر فکر کردن درباره یک دالّ تهی و خالی این است که آن به واژه‌ای معطوف است که درست همچون یک فنجان عمل می‌کند، چیزی که می‌تواند حاوی تقریباً هر چیزی باشد، مادام که بتوان در آن ریخت یا گذاشت. به عنوان مثال، شیر، شراب، روغن، خون، آب یا شن. شهرسازی دالّی است شبیه به یک فنجان، که می‌تواند حاوی معانی و تفاوت‌های-ظریف-در-معانی بسیار گسترده‌ای باشد.»

مشخص است که هیلیر و گاندر حتی تصوّر وجود تعریفی روشن و واحد از شهرسازی را منتفی می‌دانند. اگر به دنبال تعریف و معنای شهرسازی باشیم از نظر آنان این معنا همان چیزی است که ما به واژه شهرسازی می‌بخشیم و به تعبیری رساتر همان محتوایی خواهد بود که شما در ظرفی به نام شهرسازی خواهید ریخت و بدیهی است که به این ترتیب به تعداد آنچه درون این

ظرف ریخته شود تعریف خواهیم داشت. تعاریفی که هر یک عقلانیت مورد نظر تعریف‌کنندگان را نشان می‌دهد.

سوزان فاینشتاین و اسکات کمپل به عنوان دو نظریه‌ساز برجسته دیگر، ماجرای شگفت‌انگیز تعریف شهرسازی را از جانبی دیگر مد نظر قرار می‌دهند. در پاسخ به این سوال که نظریه شهرسازی چیست؟ صریح و صادقانه می‌گویند (فاینشتاین-کمپل، ۲۰۱۲، ص ۲):

«تعریف نظریه شهرسازی آسان نیست، این موضوع لغزنده است، تبیین‌هایی که ارائه می‌شوند غالباً به نحو دلسردکننده‌ای همان‌گویانه و به نحو نا امیدکننده‌ای پیش پا افتاده و توضیح‌واضحات هستند.»

اگر پیش از این عموم نظریه‌سازان تلاش داشتند تا شهرسازی را تعریف کنند؛ اما امروزه چنین تلاشی جایی در آراء نظریه‌سازان پیشرو شهرسازی ندارد. در حال حاضر نه تنها سخن از تعریف جامع و مانع نیست^{۳۰}، بلکه تلاش برای تبیین^{۳۱} شهرسازی نیز دلسردکننده محسوب می‌شود. در چنین وضعیتی سرانجام می‌توان از توصیف‌ها و تلقی‌های متفاوت، متکثر و در بسیاری از موارد متعارض، که توسط نظریه‌سازان متعدد شهرسازی ارائه شده است، سخن گفت. طرح این مسئله در اینجا بدین جهت بود که خاطر نشان کنیم که در لایه سوم نباید صرفاً به دنبال تعریف شهرسازی باشیم، بلکه در جستجوی عقلانیت یک نظریه، تبیین یا تلقی نظریه‌ساز از شهرسازی نیز نقشی مشابه را ایفا می‌کند.

۶-۴. لایه چهارم: عقلانیت نظریه در گرو یک تلقی مبنایی

متون شهرسازی معاصر از تاکید عامه صاحب‌نظران بر ماهیت شدیداً سیاسی شهرسازی حکایت می‌کند (المندیگر، ۲۰۰۲، ص ۴۴). از همین رو، رویه‌های شهرسازی از جمله مصادیق بارز اخلاق سیاسی^{۳۲} به شمار می‌آیند. اخلاقیات سیاسی تنها با توجه به تلقی نظریه‌سازان از ماهیت بشر، هویت و معنا پیدا می‌کنند. نهادها و کنش‌های کنشگران به نوعی تجسم آن نظریه‌ها و اخلاقیات سیاسی است؛ اخلاقیاتی که در سازگاری با تلقی‌ای از ماهیت بشر بنا شده و قرار است از طریق این نهادها بشر را به سعادت برساند. عمل و نظر و نهاد شهرسازی و کنشگران این عرصه

با همه تکرر و تنوع شکلی و محتوایی موجود همگی و هر یک مصداق این حضور اخلاقیات سیاسی و تلقی‌ای از ماهیت بشر هستند.

نظریه‌سازان شهرسازی نوعاً و ظاهراً در نظریه‌های خویش به ماهیت بشر و سعادت او کاری ندارند. به همین ترتیب نوعاً و ظاهراً حرفه‌مندان شهرساز نیز در پیشنهاد طرح‌ها و ارائه آنها به این مقوله نمی‌پردازند. سراغ نداریم و نشنیده‌ایم در شرح خدمات یک طرح و برنامه شهری، کارفرما از مشاور و پیمانکار خواسته باشد که درباره ماهیت بشر و سعادت او سخن گفته و به آن بپردازد. اما هیچ‌یک از این موارد نافی و ناقض سخن ابتدایی نیست. بسیاری از نظریه‌سازان و حرفه‌ای‌های سایر رشته‌ها نیز ظاهراً به این مسئله نمی‌پردازند. حتی فیلسوفان سیاست (به ویژه در حوزه فکری لیبرال دموکراسی) نیز نوعاً به سعادت بشر کاری ندارند. آنان ظاهراً این مسئله را کنار گذاشته‌اند. نظریه‌سازان مدافع لیبرال دموکراسی به ویژه مدعی هستند که سعادت بشر مقوله‌ای خصوصی و شخصی بوده و به حوزه‌های عمومی مانند سیاست، نظارت، قضاوت و حکومت مربوط نمی‌شود و لذا نظریه‌سازان را با آن کاری نیست. در عین حال قابل توجه است که حتی این گروه اخیر، به ماهیت بشر و همچنین سعادت انسان توجه دارند و به فراخور تلقی‌هایی از هر یک را پیش فرض و مصادره می‌کنند. این تفتن دیوید هیوم در همین زمینه قابل طرح و تأمل است که می‌گوید (هیوم، ۱۹۷۸، xvi):

«همه پرسش‌های علم، در کنه خود پرسش‌های مربوط به انسان‌اند.»

به این ترتیب پرسش از عقلانیت در عمیق‌ترین لایه این واکاوی، هم ارز و هم تراز با پرسش از ماهیت بشر و سعادت بشر می‌گردد. یعنی نظریه‌پرداز مورد بحث چه تلقی، یا تفسیر و تبیینی از ماهیت بشر دارد و سعادت بشر را چگونه و در چه وضعیت‌هایی می‌بیند. ممکن است شهرسازان، اعم از نظریه‌پرداز یا حرفه‌مند، از پذیرش چنین تلقی و تفسیری طفره برونند؛ اما باید توجه داشت که عامه شهرسازان از دو جهت بسیار مبنایی بیش از سایر رشته‌ها با این موضوع درگیر هستند. نخست اینکه شهرسازی فعالیتی ماهیتاً سیاسی است و لذا آن‌گونه که در ابتدای این بخش گفته شد همچون سایر اجزای سیاست نمی‌تواند بدون مفروض داشتن یک تلقی از سرشت بشر و سعادت او معنا پیدا کند؛ دوم اینکه به نظر می‌رسد امروزه و حداقل در مقام نظر، هیچ شهرسازی قائل به این

نباشد که شهر صرفاً یک کالبد و فیزیک است و لاغیر. (اگرچه در مقام عمل آنچه بیشتر اتفاق می- افتد همان ساختن و آراستن و پرداختن فضای کالبدی است.) عموم شهرسازان در مقام نظر به این قائل هستند که: شهر با شهروند معنا می‌یابد. نظریه‌های شهرسازی نیز مدعی این هستند که در نتیجه اجرای یک نظریه، سکونتگاه و شهری مطلوب و قابل زیست ساخته خواهد شد. زیست‌پذیر بودن به طور مستقیم با این موضوع ارتباط پیدا می‌کند که چه کسانی باید در آن سکونت یابند و ملاک آنها نه تنها برای زیستن بلکه برای خوش زیستن^{۳۳} و سعادت^{۳۴} ساکنان چه خواهد بود.

به این ترتیب اگر این رشته از سوالات را ارائه دهیم به این سؤال می‌رسیم که تلقی نظریه‌سازانی که در پی ترسیم شهر مطلوب هستند، از بشر و سعادت او چیست؟ بدون وجود یک تلقی از بشر و سعادت او اساساً امکان ارائه نظریه درباره شهر مطلوب وجود ندارد. (بلواستون-هاف استیون، ۲۰۰۸، ص ۱۲-۱۳)

در واقع سخن بر سر این است که در نهایت، این شهر و این فضای شهری برای چه کسی ساخته می‌شود. برای مثال وقتی تلقی یک نظریه‌ساز از بشر در چهار عملکرد استراحت، آمد و شد، کار و تفریح خلاصه شود، شهرسازی مطلوب او در منطقه‌بندی خلاصه می‌شود و تا وقتی به این تلقی پی نبریم عقلانیت نظریه منطقه‌بندی عملکردی در شهرسازی را در نخواهیم یافت و تنها اهداف کارکردی و ملموس و جزئی آن را بحث و نقد خواهیم کرد.

علاوه بر این، شهرسازان خود چه نوع موجوداتی هستند که برخی از نظریه‌سازان در پی تبیین چگونگی کار آنها و یا تجویز نحوه فعالیت آنها هستند (هوک، ۱۹۸۴). یعنی از هر طرف و هر منظری که به مقوله رویه‌های شهرسازی توجه کرده و در آن تامل کنیم، همه راه‌ها به تلقی نظریه-سازان از ماهیت بشر ختم می‌شود. مقوله ماهیت بشر در پیوند با یک مسئله دیگر کامل می‌شود و آن تصویر و تفسیری است که از سعادت بشر در نزد نظریه‌سازان شهرسازی وجود دارد. اگر به دقت در نظریه‌های شهرسازی توجه و در آنها غور کنیم به روشنی درخواهیم یافت که آن نظریه‌ها بر بستری بنا شده‌اند که در آن تلقی‌ای از بشر و سعادت او به عنوان پیش‌فرض لحاظ شده است. در واقع وقتی ما از شهرسازی مطلوب سخن می‌گوییم و به تفصیل نظریه‌ای در این باره می‌پردازیم تلقی و باوری از نحوه زیست مطلوب بشر نزد خویش داریم و این تلقی مبتنی بر باوری است که ما

از ماهیت بشر پیش فرض کرده‌ایم و به عنوان معیار برای ارزیابی و نقد وضع موجود و ترسیم وضع مطلوب به کار می‌بندیم.

اساساً چنین تصویری غیر ممکن به نظر می‌رسد که شهرسازی و نظریه‌های شهرسازی بدون مفروض داشتن تلقی‌ای از ماهیت بشر و سعادت بشر امکان‌پذیر باشد و از همین رو در مبنایی‌ترین و عمیق‌ترین لایه از رویکرد خویش باید به جستجوی تلقی نظریه‌ساز از ماهیت و سعادت بشر بپردازیم و آن را معادل عقلانیت او بدانیم. در واقع مبنایی‌ترین مصادرات این نظریه‌ساز در چنین سطحی قابل دریافت خواهد بود.

۷. رویکرد چندلایه در یک نگاه

اکنون و با توجه به بحث تفصیلی در معرفی لایه‌های چهارگانه رویکرد مورد بحث در این نوشتار، این رویکرد را به طور خلاصه و یکپارچه مورد توجه قرار می‌دهیم:



می‌توان ممیزات بارز این رویکرد را به شرح زیر ارائه کرد:

- تلاش برای جستجوی عقلانیت نظریه‌های شهرسازی به ترتیب از لایه نخست به لایه‌های بعد، پژوهشی دشوارتر، دقیق‌تر، عمیق‌تر و زمان‌برتر خواهد بود و پیچیدگی آن نیز بیشتر خواهد شد؛
- در نخستین لایه، در جستجوی این هستیم که آیا نظریه‌ها صراحتاً آموزه و انگاره‌ای را درباره رویه‌های معقول شهرسازی ارائه کرده‌اند؛
- در صورتی که صراحتاً نتوانیم به آموزه‌ای در این باره برسیم باید کار جستجو را در لایه‌های بعد پی بگیریم. لایه‌هایی که به مواردی می‌پردازند که عقلانیت نظریه‌ها را در پیوند با مقولاتی مهم چون روشمندی و یا تعریف از شهرسازی نشان می‌دهند؛
- این نکته نیز قابل ذکر است که لایه چهارم در این رویکرد نقش محوری و عمیق را در بررسی عقلانیت یک نظریه ایفا می‌کند؛ یعنی چنانچه نظریه‌سازی در نظریه خویش مستقیماً و صراحتاً به ارائه و معرفی آرای دربار رویه معقول و یا نظریه معقول در شهرسازی اقدام کرده باشند و چنانچه از طریق بررسی سایر آثار و یا همان نظریه بتوانیم تلقی نظریه‌ساز را از ماهیت بشر و سعادت او به دست آوریم، باید میان این تلقی و نتایج حاصل از بررسی در لایه‌های دیگر انسجام وجود داشته باشد.

نتیجه‌گیری

مناقشات عمیق و تأمل برانگیز درباره موضوع عقلانیت در میان گروهی از پیشروان فلسفه معاصر و از جمله علم‌شناسان، معرفت‌شناسان، فیلسوفان سیاست و اخلاق، و فلسفه‌شناسان و گستردگی تلقی از عقلانیت، به طور جدی عرصه‌های پژوهشی سایر رشته‌های تخصصی را تحت تأثیر قرار داده است. این تأثیر درباره رشته‌هایی که به اقتضای ماهیت و حوزه نفوذ وابستگی بیشتری با عقلانیت دارند، می‌تواند نتایج و پیامدهای بنیانی‌ای را در پی داشته باشد. در این میان رشته شهرسازی و به خصوص نظریه‌سازی شهرسازی به نحوی شگرف با مقوله عقلانیت پیوند خورده است. از یک سو نظریه‌سازان شهرساز بر این باورند که در نظریه‌های خویش دعوی معقول درباره

ایجاد، کنترل و هدایت مجموعه‌های زیستی بشر معاصر و به خصوص شهرها دارند و از سوی دیگر **ظاهراً** انتظار نیز آن است که نظریه‌های شهرسازی معقول باشند. متون شهرسازی معاصر نشانگر آن است که نظریه‌ها و انگاره‌های متکثر و متنوع و گاه متعارضی توسط نظریه‌سازان ارائه شده‌اند که همگی دعوی عقلانیت دارند.

با اینکه امروزه استفاده از عقلانیت و استناد به آن اشاره به طیف وسیعی از معانی، منظورها و برداشتها دارد؛ اما با همه این تنوع نقش مبنایی آن هنوز پابرجاست. در یک تفسیر فراگیر می‌توان معانی متنوع از عقلانیت مانند مقبولیت، تناسب، توجیه‌پذیری، مستدل بودن، منطقییت، سادگی و... را در مصادرات و پیش‌فرض‌های یک نظریه جستجو کرد. گزاره‌هایی که ترجیحات و بدیهیات یک نظریه‌ساز را تشکیل می‌دهند. به این ترتیب یافتن مصادرات یک نظریه‌پرداز معادل معرفی عقلانیت آراء و نظریه او خواهد بود. به یک تعبیر این جستجو ضروری است چون که ما ناچار از قضاوت درباره عقلانیت یک نظریه و نیز مقایسه نظریه‌های متعدد و متکثر از عقلانیت می‌باشیم. سرانجام ما به انتخاب یک نظریه برای توجیه اعمال خویش و یا تحقق عملی آن دست می‌زنیم و این ما را با جستجوی نظریه‌ای مطلوب و معقول مواجه می‌سازد. جستجویی که بسیار دشوار، پیچیده و زمان‌بر خواهد بود.

در مبنایی‌ترین شکل از این کاوش باید به جستجوی تلقی نظریه‌ساز از ماهیت بشر و سعادت او بپردازیم. این تلقی پایه و اساس تمامی رویه‌های شهرسازی و از جمله نظریه‌سازی را شکل می‌دهند. شهرسازان مدعی هستند که رویه‌های ایشان سکونتگاه‌هایی را برای بشر به ارمغان خواهد آورد که سعادت او در آنجا رقم خواهد خورد. برای تقرب به این تلقی مبنایی و عمیق می‌توان از لایه‌های میانی و سطحی‌تر بهره گرفت. تعریف، تبیین و یا تلقی نظریه‌ساز از شهرسازی می‌تواند عقلانیت او را ترسیم نموده و از این راه تلقی او از ماهیت بشر و نیز از نحوه خوش زیستن او استنباط شود. در بسیاری از موارد موضع یک نظریه‌ساز درباره مقوله روشمندی و روش‌شناسی شهرسازی مبین عقلانیت او خواهد بود و در پاره‌ای از موارد آموزه‌ها و مواضع صریح نظریه‌ساز می‌تواند ما را در دستیابی به تلقی نظریه‌ساز از رویه و نظریه معقول در شهرسازی یاری کند.

این رویکرد چند لایه، که مبتنی بر تجربه پژوهشی درباره رویه نظریه‌سازی در شهرسازی می‌باشد، امکان آن را فراهم می‌کند تا در مواجهه با نظریه‌ها بتوان مصادرات و پیش‌فرض‌های نظریه‌ساز را با سهولت و سرعت بیشتری جستجو کرد. افزون بر این به نظر می‌رسد می‌توان از این تجربه و نتایج آن در سایر رشته‌ها نیز بهره برد.

پی نوشت‌ها:

۱- از این میان و برای نمونه می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:
(Wilson,1970), (Geraets,1979), (Hollis& Lukes,1982), (Rorty,1998),
(Foley,1987),

(Hacking,1983)

2- perspective

3- technical reason

4- practice

۵ - به عنوان یک نمونه بسیار ملموس و مطرح می‌توان به تأثیر عمیق و وسیع نظریه‌های برآمده از اندیشه مدرنیسم در شهرسازی طی چند دهه و در پهنه گیتی اشاره کرد. آراء و نظریه‌هایی که از شکل کلی شهر با مظاهری چون جدایی‌گزینی عملکردی (zoning)، طراحی و اجرای شبکه حمل و نقل و دسترسی (جاده و بزرگراه) تا معماری یک واحد مسکونی به عنوان کوچک‌ترین مقیاس را نه تنها در شهرها که حتی در روستاها تحت نفوذ و تأثیر جدی و سهمگین خویش قرار داده و باعث انقطاع شهرسازی و شیوه‌های شهرنشینی معاصر از سنت‌های بعضاً با قدمت چندین هزار ساله شده است.
(LeCorbusier,1929, 323 & Scott, 2012, pp.54-72)

6 - Rationality

7- Objective

8- Arguability

9- Logical

10- Scientificness

۱۱- در این باره پژوهشی میدانی توسط مرتضی هادی جابری مقدم و در میان جامعه‌ای شصت نفره از اساتید درس نظریه‌های شهرسازی، مطالعات شهری و جامعه‌شناسی شهری در برخی از دانشگاه‌های آمریکا، اروپا و استرالیا انجام گرفته که گزارش تفصیلی آن به زبان فارسی در مقاله‌ای با عنوان «تأملی بر امکان وجود مفهومی یگانه از عقلانیت در برنامه‌ریزی شهری» در مجله علمی پژوهشی «مطالعات معماری ایران» دوره ۱ شماره ۴ سال ۱۳۹۲ منتشر شده است.

12- plausibility

- 13- Consensus
- 14- Consistency
- 15- Fruitfulness
- 16- Deceptiveness
- 17- Superiority
- 18- Completeness
- 19- Misleading
- 20- Popular
- 21- Morality
- 22- Urban Planning Knowledge Claims
- 23- Subjective
- 24- Communicative Planning
- 25- Advocacy Planning
- 26- Collaborative Planning

۲۷- این شیوه تا آنجا پیش می‌رود که استفاده از ضمائر و افعال اول شخص مفرد را در یک متن تخصصی مردود می‌شمارد. تمامی دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی که تجربه حضور در دروس روش تحقیق را داشته‌اند با این شیوه‌های استتار ویژگی انفسیت در پژوهش‌ها آشنا هستند.

28- Developers

29- Signifier

۳۰- چون می‌دانیم چنین امکانی نه تنها برای شهرسازی بلکه حتی برای مفاهیمی چون بازی نیز وجود ندارد. این مطلب را ویتگنشتاین به ما آموخته است که برای مثال نمی‌توان تعریفی جامع و مانع حتی برای کلمه «بازی» ارائه کرد. اگر بخواهیم بازی را در نسبت با چیزی به نام توپ تعریف کنیم، آنگاه اگرچه فوتبال، والیبال و... را در نظر گرفته‌ایم ولی شطرنج خارج از تعریف ما قرار گرفته است. اگر بخواهیم شطرنج را وارد کنیم باید تعریف را تغییر دهیم. آنگاه بازی‌های دیگری مثل کشتی خارج از این

تعریف می‌ماند. بعضی بازی‌ها مسابقه دارند و برخی ندارند. برخی بازی‌ها یک نفره هستند، برخی دو نفره و بعضی چند نفره می‌باشند. ویتگنشتاین می‌گوید هر کاری کنید بعضی بازی‌ها در تعریف شما خواهند بود و برخی نخواهند بود. تعریف شما یا آن قدر کلی و به اصطلاح گشاد خواهد شد که بعضی چیزها که عرفاً بازی نیستند در آن وارد می‌شود و یا این قدر تنگ خواهد شد که برخی از چیزها که عرفاً بازی به حساب می‌آید از آن خارج خواهند شد (Strol, 2002, p.103)

31- Explanation

۳۲- اخلاق سیاسی (political morality) ناظر بر نظریه‌سازی‌های سیاسی و نیز در نهادهای سیاسی مضمّن است.

33- Well-being

34- Happiness

منابع

1. Alexander, Ernest (2000), "Rationality Revisited: Planning Paradigms in a post-postmodernist Perspective", *Journal of Planning education and Research*, Vol.19, No.3, PP:242-256
2. Allmendinger, Philip & Jones, Mark Tewdwr (2002), *Planning Futures*, Rutledge, New York.
3. Bernstein, Richard J. (2010), *The Pragmatic Turn*, Polity Press, Cambridge.
4. Bluestone, Barry & Huff Stevenson, Mary & Williams, Russell (2008), *The Urban Experience: Economics, Society, and Public Policy*, Oxford University Press.
5. Castells, Manuel (1979), *The Urban Question*, The MIT Press.
6. Davis, Tony (1997), *Humanism, The new critical idiom*, Routledge, London & Newyork
7. Fainstein, Susan S. & Campbell, Scott (2012), *Readings in Planning Theory*, Willey-blackwell.
8. Faludi, A.(1973), *Planning Theory*, Pergamon Press, Oxford.
9. Feyerabend, Paul (1975), *Against method*, 3rd Edition- VERSO, New York
10. Foley, Richard (1988), *Some different Conceptions of Rationality*, In: Copnstruction and Constraint; The Shaping of Scientific Rationality, Edited by: Ernan McMullin, University of Notre Dame Press.
11. Foucault, M (1973), *The Order of things: An Archaeology of the Human Sciencesm*, New York: Vintage Books.
12. Friedmann, John (1973), *Retracking America; A Theory of Transactive Planning*, Anchor Press, New York.
13. Friedmann, John (1987), *Planning in the Public Domain: From Knowledge to Action*, Princeton University Press.
14. Geraets, Theodor F. (1979), *Rationality To-Day*, University of Ottawa Press.
15. Hacking, Ian (1983), *Representing and Intervening; Introductory topics in the Philosophy of Natural Science*, Cambridge University Press.
16. Healey, Patsy & Hillier, Jean (2008), *Foundation of the Planning Enterprise*, Ashgate Press, England.

17. Hillier, Jean & Gunder, Michael (2009), *Planning in Ten Words or Less, A Lacanian Entanglement with Spatial Planning*, Ashgate Publishing Company.
18. Hoch, Charles (1994), *What Planners Do? Power, Politics and Persuasion*, Chicago, Planners Press.
19. Hoch, Charles (2007), "Making plans: Representation & intention", *Planning Theory*, Vol. 6(1), PP: 15-35.
20. Hoch, Charles (1984), "Pragmatism, Planning and Power", *Journal of Planning Education and Research*, Vol. 4(2), PP: 85-95.
21. Hollis, Martin & Lukes, Steven (1982), *Rationality and Relativism*, Basil Blackwell Ltd, Oxford.
22. Hume, David (1978), *A Treatise of Human Nature*, New York
23. Le Corbusier (1929), *A Contemporary City*, In: *City Reader*, 3rd (edn.), Edited by: Richard T. Le Gates & Frederic Stout, Routledge, PP: 317-324.
24. Parker, Simon (2004), *Urban Theory and the Urban Experience*, Routledge, USA & Canada.
25. Rorty, R. (1998), "Rationality and Cultural Difference", In: *Truth and Progress (Philosophical Papers)*, Cambridge University Press.
26. Rorty, R. (1996), "The Ambiguity of Rationality", *Constellations*, Vol. 3, No. 1, PP: 73-81, Oxford.
27. Sager, Tore (1999), "The rationality issue in land-use planning", *Journal of Management History*, Vol. 5(2), PP: 87-107.
28. Scott, James C (2012), "Authoritarian high Modernism", In: *Readings in Planning Theory*, 3rd (edn.), Edited by: Susan S Fainstein & Scott Campbell, Blackwell Publishing Ltd, PP: 54-72.
29. Strol, Avrum (2002), *Wittgenstein*, Oneworld Publication.
30. Wilson, Bryan R. (1970), *Rationality*, Basil Blackwell Ltd, Oxford.